

محصلان ارسال داشتند. که سورات عاقر منصور را آماده و مهیا دارند، چون آوازه محصلان در اطراف وجوانب انتشار یافت، جمعی کثیر غلّه بیار و گوسفند پیشمار به درگاه جهان‌پناه حاضر گردانیدند.

و چون اخلاص و ارادت سرکردگان برای جهان‌آرا ظاهر و آشکار گردید، همگی آنها را مرخص [فرمود] که رفته باقی سرکردگان را نیز خاطر جمع ساخته، به درگاه جهانگشا حاضر نمایند.

نظر به فرمان واجب‌الذمّان بندگان صاحبقرانی، سرکردگان مذکور ایلات و احشامات خود را به براهین دلنشین خاطر جمع، و بدلفظ و عنایت صاحبقرانی امیدوار ساخته، به خدمات لایقه مرجوع می‌داشتند.

اما جمعی از طایفه لزگیه که به طبرسرانی اشتها داشتند، و شریکترین جماعت مذکوره بودند، دوتفر سرکرده داشتند که یکی ملقب به قرائف و دیگری مسمی به قادی‌خاق بود، و هریک سی‌هزار خانوار لزگی بودند. در این وقت جمعی از سرکردگان مذکور رفته، به دلالت بیار و وعده و وعید پیشمار آن دوتفر سرکرده را خاطر جمع ساختند، که با پیشکش و ارمغان بسیار به رکاب نصرت شمار دارای دوران حاضر، و به شرف بساط بوسی مشرف، و به نوازشات شهنشاهی جزافراز و مقتخر گشتند، و آن دو نفر سرکرده در خدمت شهنشاه دوران چنان تعهد نمودند، که جمیع ایلات و احشامات داغستان را به درگاه جهان‌آرا حاضر نمایند، و همه روزه کساک خود را به اطراف بلاد داغستان ارسال داشته، و کدخدایان و وریش‌سفیدان فوج فوج به رکاب ظفر انتساب مشرف می‌گشتند.

چون معصوم خان از رکاب نصرت انجام مرخص [شد]، و به جهت آوردن ملازم و سورات به محل خود معاودت کرده بود، آوازه رفتن قرائف به رکاب صاحبقرانی گوشزد خان مشارالیه گردید، و فیما بین آن دوتفر چون از قدیم‌الایام سوء مزاجی باقی بود، از راه بغض و حسد، که می‌داد حضرت گیتی‌ستان شفقت و مرحمت به او کرده صاحب‌اختیار آن تواحی گرداند، آن نیز قدری پیشکش و ارمغان، و دوسه هزار خرور غله باگیری کرده، به رکاب ظفر انتساب مشرف گردید.

و چند یومی خاقان گیتی‌ستان در آن حدود توقف [نموده]، و منتظر آن بود که شاید شمخال و سرخاب وارد رکاب نصرت انتساب گردند. و همه روزه محصلان غلاط و شداد به جهت آوردن آذوقه و خانواری به میان ایلات لزگی تعیین می‌کردند.

چون جماعت مذکوره از خانه کوچ‌دادن مطلع گشتند، خوف و هراس بدیشان راه یافت که: الحال به قدر دوهزار خانوار مطالبه می‌نماید، و چون تسلط بالکلیه بهم رساند، گاه باشد جمع کثیری از ما [را] کوچانیده، به سمت خراسان ارسال دارد. اولی آن است که خود را به سقناقهای حصین رسانیده، به آنجا تحصن جسته معاهده نماییم. شاید از وطن مألوف خود آواره دیار گمنامی نگردیم.

مقارن این حال، جمعی از قاصدان از تزد شمخال، که به زبان لزگی پادشاه [را] گویند، وارد، و اعلام داشتند که: مسموع ما گردید که شما سر به اطاعت و فرمانبرداری نادر دوران در آورده‌اید، هر گاه بیان واقع [باشد] به نحوی از شما بازخواست نماییم،

که عبرت عالمیان گردد.

چون جماعت مذکوره از مضمون فرمان شمعخال مطلع گشتند، گفتند: ما بدون فرمایش آن، چنان اراده داریم که با صاحبقران دوران از راه مخالفت درآمده، عسکریان و رزمیه. پس در آن روز به اطراف بلوکات و توابعات خود قلمی داشتند که در هر جا و هر مکان از جماعت قزلباش که محصل صاحبقرانی باشند، گرفته به قتل بیاورند.

و در آن دوسه روز، چند نفر محصل که مأمور به گرفتن سورات و کوچانییدن خانواری بودند، بدست جماعت مذکوره به قتل رسیدند. مگر چند نفری [را] که سلوک و معاش لیکو به جماعت مذکوره نموده بودند، برهنه کرده، پیاده به اردوی معلی روانه نمودند. و ایشان چگونگی مقدمات را معروض رای خلافت‌مدار گیتی‌ستانی نمودند.

از شنیدن این مقالات، آتش غضب قیامت‌لهب شهنشاهی در اشتعال آمد. اولاً مقرر فرمود که قرائف و قبادخان و معصوم‌خان و چند نفر دیگر از سرکردگان معتبر را به قتل رسانیدند. و به قدر پنج شش هزار نفر دیگر که سورات حمل و نقل اردو نموده بودند، همگی آن طایفه را نیز به قتل رسانید.

و این مقدمه در نواحی داغستان گوشزد خاص و عام گردید، از شنیدن این مقدمه ذکور وانات آن طایفه مصمم قتال و جدال گردیدند.

خاقان گیتی‌ستان مقرر فرمود که: چون بنای افساد و شورش را جماعت طبرسرانی و ررتلی گذاشته‌اند، اولی واسب آن است که اولاً بر سر آن طایفه رفته، دمار از روزگار آنها برآوریم، و سکنه آن دیار را به قتل بیاوریم، بعد از آن به سمت طوایف دیگر نهضت فرماییم.

اولاً مقرر داشت که موازی ده هزار نفر از طایفه جزایرچی خراسانی به سرکردگی میرعلم‌خان ولد اسماعیل‌خان خزیمه و اسماعیل‌بیگ مین‌باشی و زمان‌بیگ مین‌باشی منهدی، قبل از ورود سپاه فیروز دستگاه بر سر طایفه طبرسرانی رفته، دهنته دره را گرفته، نگذارند که احدی از آن طایفه بدین جانب عبور نمایند.

سرکردگان مذکور نظر به فرمان واجب‌الاذعان، وارد آن سرزمین گشته، و اراده آن داشتند که قدم در آن جبال گذارند. اما از آن جانب جماعت مذکوره جمعیت و استعداد خود را ساخته، به قدر سی هزار نفر لژگی دهنته دره مذکوره را سدود کرده، انتظار ورود سپاه فیروز دستگاه می‌بردند، که چشم‌ایشان بر لشکر قیامت‌نشان افتاده، از طرفین طالب فتنه و شین گشتند. و نامداران جزایری در سعی آن بودند که خود را بر قلّه آن کوه رسانند، عساکر لژگی در ممانعت می‌کوشیدند. و آن روز تا محل غروب آفتاب حریص اتفاق افتاد، که بهرام خون‌آشام در این فلك میناقام زبان به تحسین آن دو سپاه گشاده، آفرین می‌گفت.

چون آینه آفتاب عالمتاب از تراکم گرد و غبار آن دو گروه گرم معركة پیکار زنگار گرفت، و روی به چاهار غروب آورده، عالم نورانی به ظلمانی مبدل شد، از هر دو طرف فرصت مغتنم شمرده، دست از کوشش بازداشته، مراجعت به آرامگاه خود نمودند. اما در آن روز غم‌اندوز، جمع کثیری از طرفین به ضرب تفنگ مرگ‌آهنک به قتل

رسیده بودند، و در سپاه قزلباش بسیاری از نامداران مجروح و زخم‌دار گشته بودند. و چون سپاه مخالف مضاعف بر سپاه مؤلف بود، سرکردگان عریضه‌ای در این خصوص به خط کبابی توتیا آسای اقدس قلمی، و از حال دشمن آگاهی دادند، و در آن شب عریضه مذکور را به نظر آفتاب اثر رسانیدند. دارای دوران خانجان والی گرجستان را با سپاه تحت‌خورد، که ده هزار نفر می‌شدند، به اعانت آن جماعت نامزد فرمود. و روز دیگر حضرت صاحبقران با سپاه قیامت نشان نیز عازم گردید.

اما روزانی دیگر که این فلک مینافام از شعله خورشید ضیا انجام صاحب انوار، و پادشاه مهر بر ابلق خوشخرام سپهر استوار گردید، آن دو سپاه کینه‌خواه روی به عرصه گاه نبرد آوردند، و از طرفین به آتش دادن تفنگ مرگ آهنک اشتغال ورزیدند. به هر نیری دلیری در خاک و خون آغشته می‌گردید. اما ملازمان لژگی از فراز آن جبال، که سرکوب آن جماعت بودند، به هر تیری نامداری را بر خاک می‌افکندند.

چون غازیان جزایری احوال را چنان مشاهده نمودند، پشتی رفیعی در یک سمت آن دره به نظر ایشان درآمد، سرکردگان چنان قراردادند که اسماعیل بیگ باموازی بانصد نفر قدم به آن پشته نهاد، به ساختن سنگر اشتغال ورزد. و دسته‌های دیگر فوج فوج به آن جانب عبور می‌کردند. چون عساکر جزایری دوسه دسته را دیدند که بدان جانب میل می‌نمودند، بیکدفعه جمیع آن لشکر از جا درآمد، متوجه آن پشته گردیدند. چون جماعت لژگی دشمن را چنان مشاهده نمودند، همگی حمل بر ضعف و فرار ایشان نمود. از آن فراز جبال بیکدفعه به هیئت اجتماعی حمله به عساکر مذکوره نمودند. غازیان تفنگچی طاق صدمه ایشان را نیاورده، پای بر قفا گذاشتند که خود را بدان پشته رسانند.

جماعت لژگیه از دور و دایره ایشان درآمد، به هر دفعه که تفنگ آتش می‌دادند، کمتر از سیصد چهارصد نفر را بر خاک نمی‌انداختند که مقارن این گیرودار و ضعف عساکر قزلباش ناگاه خانجان والی گرجستان با سپاه مقرر رسیده، به اعانت و معاونت آن جماعت قیام نمود. جماعت لژگیه دست از مجادله برداشته، به مکان خود عود نمودند. اما جمیع کتیری هدف تیر تفنگ مرگ آهنک گشته بودند. و آن دو سپاه در فراز آن پشته تزلزل کرده، و سنگر حصین به جهت خود ساختند. و در آن شب جماعت لژگی چندین دفعه یورش بدان حصار آوردند، و کاری نساخته معاونت می‌کردند.

و سیاح دیگر، که این یکسوار نامدار مهر، بر توسن خوشخرام سپهر تیغ زران‌دود از نیام کشید، مجدداً از اطراف و نواحی داغستان لژگی بسیار به کمک و اعانت جماعت تبرسرانی آمده، گروه بسیار مجتمع گشتند، که کوه و کمر و تمامی آن بوم و برملواز پیاده تفنگچی جماعت لژگیه بود.

و از این جانب، غازیان قزلباش متوکلا علی‌الله قدم در عرصه گاه میدان گذاشته، و از طرفین بازار حرب التیام گرفت. و هر چند نامداران قزلباش در تلاش می‌کوشیدند، فایده‌ای بدان مترتب نداشته، ساعت به ساعت کثرت و شوکت طایفه لژگیه مضاعف می‌شد. و آن روز تا محلی که مشاعل زرین النجم بر هفتمین طارم نمودار گردید، آن دو سپاه

کینه‌خواه در کشتی و کوشش مضایقه نکرده، جمع کثیری از طرفین به‌ضرب گلولهٔ تفنگ مرگ‌آهنگ به‌قتل رسیدند. چون ملال در احوال طرفین بهم رسیده بود، ناچار آن دو سپاه کینه‌خواه روی به‌آرامگاه خویش نهادند.

اما نامداران قزلباش، از بسیاری زخم ضعف در بشرهٔ احوال [آنها] ظاهر گشته، در مجادلهٔ آن طایفهٔ ظفر پیشه حیرت می‌کردند. و چنان قرار دادند که فردا در محل طلیمهٔ خورشید خاوری پشت به‌سنگر مجادله نمایند، و اما خوف زیاد بدیشان راه یافته بود. و از آن جانب در آن نیمه شب جماعت لزگیه از فراز و کنار آن جبال روی برنشیب آورده، دور و دایرهٔ سنگر آن جماعت را چون نگین‌انگشتر احاطه کردند. و هرچند در آن شب غازیان قزلباش اراده نمودند که چند نفری را به‌خدمت دارای‌دوران فرستاده، از و ففور و جمعیت آن طایفه آگاه گردانند پیدا نکرده، خود را مرکز و ارمحاط دایرهٔ جماعت لزگیه دیدند.

روزانی دیگر که این فلک دادگر از شعلهٔ تیغ زران‌دود به‌جولان درآمد، عساکر قزلباش از میان سنگر به‌خارج عود کرده، پشت به‌دیوار به‌انداختن جزایر و ساوک زره شکاف اشتغال ورزیدند. و از آن جانب جماعت لزگیه به‌ضرب تفنگ مرگ‌آهنگ چقماقی به‌هر تیری دلیری را بر خاک می‌افکندند، و بازار حرب فیما بین از هنگام طلوع تا محل استوا به‌نحوی گرم گشته بود، که از صحرای محشر نمونه‌ای و از فرع اکبر نشانه‌ای ظاهر و لایح بود.

اما کار بر عساکر قزلباش تنگ گشته، و قطع امید کرده بودند که ناگاه از تفضلات جناب احدیت الهی نسیم مراد به‌وزیدن درآمده، رایات فیروزی علامات صاحبقرانی ظاهر گردید. و قراولان دوست از دشمن فریق کرده، به‌سمع همایون رسانیدند که جماعت لزگیه است که عساکر مقرر را در میان گرفته‌اند.

آتش غضب قیامت لهب به‌حرکت درآمد، حسب‌الفرمان چنان به‌نفاذ پیوست که رحیم‌خان و عطاخان اوزبک با جنود ترکستانی بست به‌شمشیر و نیزه حمله بدان سپاه محشر نشان آوردند. و از طرفین بازار رزم گرم گشته، محاربه‌ای اتفاق افتاد که سپهدار انجم تا بر این نیلی مظارم قرار یافته بدان صعوبت رزمگاهی ندیده، و به‌آن شدت معرکه‌ای نظر نیفتاده. از سحاب آلات حربی در هر جایی جدولی و در هر مکان نه‌ری از خون در جریان، و در آن انهار اجساد مجروح گشتگان چون مردم آبی نهان، و سهام خون‌آشام چون بلای ناگهان بر سینه و جگر مبارزان پران، و ستان افعی‌سان بر جان سهی قامتان زهری جانستان، و هلال تیغ بران از سپهر میدان از هرافق دوسد نمایان، و از صدمهٔ تفنگ مرگ‌آهنگ در هر زمان هزار خونین جگر در خاک معرکه غلطان.

به خون ریختن تیز شد تیغها برآمد ز دریای خون میغها

القصد، بعد از ساعتی شکست بر جماعت لزگیه افتاده روی به‌وادی فرار نهادند. و در آن هنگامهٔ قتال سی و دو هزار نفر از جماعت مذکوره به‌قتل رسیده بودند. حضرت صاحبقران، در آن روز فرح‌اندوز شکر محامد الهی را به‌جای آورده، و در آن سرمزل نزول اجلال به‌اوج هلال رسانید.



## ۱۶۴

لشکر فرستادن حضرت صاحبقران به نواحی داغستان  
و چشم زخم رسیدن به عساکر دارای دوران

اما بعد برالواح ضامیر خسروان معالک بلاغت و سخندانی، و خواطر کاشفان دقایق اسرار نهانی، به مثابه خورشید درخشان و ماه تابان روشن و میرهن گشته، که چون خاقان گیتیستان در آن یوم فراختی از مجادله لژگی حاصل نمود، در این وقت جمعی از قراولان فیروزی دستگاه، که در آن نواحی در فراز جبال و دره‌های آن محال به امر قراولی اشتغال داشتند، زخم‌دار و مجروح وارد درگاه گردون اساس گشته، به سمع امنای دولت دوران عدت رسانیدند که: از نواحی بارسارلی (؟) و دیبک جمعی از جماعت لژگیه وارد و نیمابین به قدر نیم ساعت نجومی مجادله صعب واقع گشته، چون جمعیت جماعت مذکوره اضافه بر ما بود، طاقت صدمه ایشان نیاورده، روی از معركة میدان بر تافته، معاودت به اردوی معلی نمودیم.

خاقان دوران، محمدعلی خان شریاشران را نامزد آن خدمت کرده، مقرر فرمود که عساکر منصور نیز تدارک مایحتاج خود را دیده متعاقب عازم گردند، که در این وقت محمدعلی خان وارد، و ممدودی چند از آن طایفه را زنده دستگیر، و به حضور خاقان دوران رسانید.

چون تحقیق مقدمات نمود، به عرض عاکفان سده ستیغ همایون معروض داشت که: سرخاب و رستم خان و بارسارلی و حسن بیگ و امامای بیگ دیبک‌لی و امیر حمزه تبرسرانی و مرتضی قلی سلطان، با موازی شصت هزار نفر در منزل دیبک ترول کرده، اراده آن دارند که با دارای گیتیستان مجادله نمایند.

حضرت گیتیستان، از آن سرمترل بر جناح حرکت آمده، عنان عزیمت بدان جانب انعطاف داد، و در نواحی مذکوره آن دو سپاه کینه‌خواه صفوف قتال وجدال بیاراستند. اما جماعت لژگی اطراف بلندی آن کوه و کمر را گرفتند، و از هر طرف راه آمد [و] شد را مسدود ساخته، و دهه در بندهارا مملو از تفنگچی نمودند، که هر گاه مرغ در طیران می‌آمد، به ضرب گلوله مرگ آهنگ از روی هوا بر زمین می‌آوردند، و عساکر نصرت قرین به هر طرف که روی می‌آوردند، به غیر از گلوله جانستان چیزی دیگر عاید نمی‌گردید. حسب الامر دارای دوران چنان به نفاذ پیوست که نامداران جزایری قدم در پستی و بلندی آن کوه گذاشته، به ضرب گلوله تفنگ و جزایر آن گروه جفاکار را درهم شکسته، آبروی حاصل نمایند. نظر به فرمونه صاحبقران دوران آن نامداران قدم بر فراز

آن جبال گذاشته، فیما بین آن دو گروه فرسکوه مجادله‌ای به وقوع انجامید، که تا خورشید جهان آرا در این گنبد خضرا درگزش است، چنان هنگامه گیر و داری مشاهده نموده. لمسوده

چنان گرم شد شعله اندر جهان  
گلوه درخشید و رخشان نمود  
زمین شد غبار و دخان شد بلند  
سر سروران و تن بیدلان  
همه کوه و صحرا و روی زمین  
زبنگ آ گلوه طرا قاطراق  
عجب شورش گشت سخت روزگار  
تو گویی که محشر شده کهستان  
زبنگ جرس و زبنگ درای  
شهنشاه دوران از آن گیر و دار

القصة از ابتدای طلوع این مهرانور تا هنگام ظلام سبهر اخضر آن دو سپاه کینه‌خواه در کشش و کوشش نانا مردی و مردانگی بدادند. اما در محل غروب، آتش غضب قیامت لهب صاحبقرانی در اشتعال آمده، جمعی از ملازمان اخلاص آیین را بدهنه جلو افکنده، بر جانی که سرخاب لژگی در مجادله بود حمله آور گردید، و ساعتی فیما بین حربی عظیم اتفاق افتاد، که ناگاه تبر گلوه از شست یکی از نامداران لژگی جستن نموده، بر شست حضرت صاحبقران که عثمان مرکب بدان گرفته بود، آمده مجروح ساخت.

خاقان دوران، اعتنایی به آن نگذاشته، همان در حملات خود ثابت قدم [بود] و چون عاقر جان تثار آنهمه جلادت و مردانگی و آثار شجاعت و فرزانی از آن برگزیده حضرت پروردگار مشاهده نمودند، همگی از دور و کنار و زمین و سار به هیئت اجتماعی حملات متواتر بدان گروه بدشکوه آوردند. جماعت لژگیه در مجادله خود ثابت قدم [بودند] اما چون تیرگی شب ظاهر گردید، آن گروه بدشکوه قدم در فرار از آن کوه گذاشته، در سنگرهای خود تحصن جستند. دارای دوران نیز از معرکه کارزار معاودت به بخیم ظفر احتشام خود کرده، آن شب را به استراحت بسر بردند.

روزی دیگر که این شمس [نه] طارم از فلک چهارم به جولان درآمد، حسب فرمان قضا جریان چنان به نفاذ پیوست که مین باشیان عظام از اطراف و جوانب حمله بدان طایفه لژگیه برده، بازار حرب التیام گرفت. چون ساعتی بین الجانبین حرکت مذبحوی به عمل آمد، عاقبت الامر نسیم فتح و ظفر بر پیکر علم نصرت اثر وزیدن گرفت، جمعی از طایفه لژگیه طاعت صدمه عاقر منصور را نیاورده، روی به وادی فرار نهادند. و از اطراف و جوانب جماعت مذکوره قدم بر فراز آن جبال نهاده، در یک ساعت همگی

مفقودالامر گشتند.

ساحیقران دوران، شکر محامد الهی را بجای آورده، دوسه روزی در آن حدود توقف، و هر چند قراولان به اطراف وجواب فرستاد که شاید راهی پیدا نمایند که به صوب قفق و قیتاق و طایفه تبرسرانی عازم گردد میسر شد. چرا که جمیع ممرهای گذرگاه را جماعت لژکیه سکر بسته مسدود ساخته بودند که هر گاه مرغ خیال طیران نمودی به ضرب گلوله تفنگ آهنک مرگ بایستی کرد.

ناچار خاقان گیتیستان از آن نواحی در حرکت آمده، و در چمنی که مشهور به مراغه داغستان بود، قزول اجلال به اوج هلال رسانید. و چون استعداد و جمعیت طایفه لژکیه در اطراف وجواب بود، حسب الامر خاقان دوران چنان قرارداد که به اطراف و بلوکات داغستان جمعی از عساکر منصور را تعیین نمایند که رفته در تنبیه و تأدیب جماعت اشرار کوشیده، مراجعت نمایند.

نظر به فرمان واجبالاذعان، موازی دوازده هزار نفر از جماعت جزایرچی و تفنگچی خراسانی به سرکردگی زمان بیگ و اسماعیل بیگ مینباشیان مشهدی، و سه هزار نفر به سرداری رحیمخان اوزبک ماوراءالنهری [تعیین شد] که رفته جماعت تبرسرانی را تنبیه کرده معاودت نمایند. و موازی یازده هزار نفر به سرداری [ ] مقرر گردید که به نواحی دیبک رفته، اشرار آن حدود را به اطاعت و انقیاد صاحبقرانی در آورده عرض نمایند.

عساکر مقرر از خدمت دارای دوران مرخص، و به استعمال تمام عازم آن صوب گردیدند. و در هنگام ورود به نواحی تبرسرانی به قدر پنجش هزار نفر از جماعت مذکوره سر راه بر عساکر نصرت قرین گرفته، فیما بین مجادلهای سخت به وقوع انجامید. عاقبت الامر به اقبال بندگان عظیم المثال شکست بر طایفه لژکیه افتاده، به قدر چهار پنج هزار نفر به ضرب گلوله جزایر به قتل رسیدند، و باقی آن طایفه فرار برقرار اختیار نموده، خود را از مهلکه بدر بردند.

چون سرکردگان مذکور چنان فتح نمایانی کردند، آن شب در آن منزل توقف، و روزانی دیگر که این خرگاه نیلوفری گلهای انجم را از تاب آفتاب فروریخت، عساکر منصوره دلیروار قدم در آن کوهسار گذاشته، ذکور و اناث آن طایفه [را] قتل و اسیر نموده، معاودت کردند.

اما چون جماعت طبرسرانی چنان شکست فاحشی یافته فرار کردند، و خود را به میان قبایل خود رسانیده چگونگی مقدمات ورود عساکر قزلباش و شکست یافتن خود را تقریر نمودند، فی الحال کوچ و کلفت خود را به جللهای قوی و قللهای متین بردند. و به قدر هشت هزار نفر از طایفه طبرسرانی و راوتی و باساری (؟) جمع گشته، اراده آن داشتند که عازم دربند سنگ لاج گردند که مقارن این، موازی ده هزار نفر از جماعت آواری به کمک و اعانت آن طایفه وارد، و به اتفاق یکدیگر عازم آن محل گشتند.

و چنان قرار نمودند که به‌قدر پانصد نفر سر راه عساکر منصور را گرفته، چنان نمایند که از بالای آن‌کوه به‌میان آن دره نزول نمایند، و آن سپاه کینه‌خواه فرازو شیب آن‌کوه قوی بنیان را که سر به‌کیودین افلاک کشیده بود در میان گرفتند، و چون در کوه و کمر و نشیب و فراز آن جنگل است مخفی گشتند.

و از آن جانب عساکر منصوره به‌خاطر جمعی تمام بر فراز آن جبال برآمده، که در این وقت جمع معدودی از طایفه لژگیه به‌نظر ایشان درآمد. بیک‌دفعه تعاقب کرده، همگی جماعت جزایری که به‌قدر ده‌هزار نفر بودند، از فراز آن جبال به‌پایین آن‌دره تاریک چون ظلمات داخل گشتند، و رحیم‌خان اوزبک با جماعت ترکستانی در قنای آن‌کوه در آن روز سکنی نمود. که ناگاه از زمین و بار آن جبال آسمان مثال جماعت لژگی بیرون آمده، به‌ضرب گلوله جانستان نمار از روزگار جماعت قزلباش برآوردند. و چون جماعت مذکوره خالی‌الذهن و متفرق گشته بودند، نتوانستند که ملحق به‌یکدیگر گردند. در دو ساعت نجومی به‌قدر هشت‌هزار نه‌هزار نفر رخت حیات از این عالم برآشوب بیرون کشیدند.

و در آن محل زمان بیگ مین‌باشی با موازی یک‌هزار نفر از دسته سپرده خود در فراز آن جبال توقف، و از ضرب گلوله تفنگ مرگ‌آهنک جماعت لژگیه که به‌هر دفعه سی‌چهل هزار تفنگ گشاده می‌شد، یارای حرکت و اعانت نداشتند. ناچار از آن جبال فرار کرده ملحق به‌عساکر رحیم‌خان گردیدند، و معدودی چند که در اجل ایشان تأخیری بود، زخم‌دار و پریشان خاطر ملحق به‌غازیان اوزبک گردیدند. چون رحیم‌خان احوال را چنان مشاهده نمود، ناچار بنای مراجعت به‌صوب اردوی صاحبقرانی گذاشت. چون حضرت گیتی‌ستان از آن مقدمه آگاهی حاصل نمود، زمان بیگ مین‌باشی و چهار نفر دیگر از پانصد‌باشیان و سرکردگان را به‌جهت اینکه اعانت نکرده بودند، مقرر داشت که دست و پای ایشان را بسته از فراز کوه به‌پایین افکندند، که اثری از ایشان باقی نماند.

و جمعی که به‌نواحی دیبک فرستاده بود، در ورود به‌آن نواحی سرخاب لژگی سر راه را گرفته شبانه‌روز مجادله در نهایت صعوبت فی‌مابین بوقوع انجامید. عاقبت الامر شکست بر طایفه لژگیه افتاده مراجعت به‌میان جنگل و بیشه نمودند و عساکر منصور نیز معاودت به‌خدمت دارای دوران کردند.

چون حضرت گیتی‌ستان آنهمه جلالت و دلآوری از طایفه لژگی ملاحظه کرد، ناچار مراجعت به‌دریغ نمود. چون وارد آن حدود گردید، چند یومی در آن نواحی توقف، و ایلیچانی به‌میان جماعت مذکوره فرستاده، و همگی ایشان را استمالت کرده، مقرر داشت که به‌خاطر جمعی وارد درگاه جهان‌آرا گردند.



## ۱۶۵

## قصاص فرمودن روزگار غدار نور حدقه حضرت گیتی مدار نواب رضاقلی میرزای نامدار را

راویان غم‌اندوز و ناقلان جگرسوز چنین ذکر می‌نمایند که: چون صاحبقران گیتی‌ستان از اراده سلطنت و بدخواهی فرزند نامدار خود رضاقلی میرزا مطلع گردید، چند نفر از معتمدین خاص را مقرر داشت که از بلده طیبه طهران نواب جهانبانی را به حضور فیض گنجور صاحبقرانی حاضر ساختند، و در خیمه علیحده‌ای که در جنب سراپرده نادری بود سکنی داشتند. بعد از دوسه یوم به حضور ساطع‌النور خواسته از احوالات سابقه و هم‌بزم و هم‌صلاحیداد او را تفتیش فرمود.

نواب جهانبانی در مقام انکار درآمد، بالمره آن مقدمات را منکر گشته گفت: هر چه گفته‌اند، خلاف به‌خاکبای مبارک عرض کرده‌اند. و هر گاه اراده سلطنت و فرمانروایی در خاطر من قرار یافته بود، در محلی که روایات جاه و جلال در نواحی هندوستان نزول داشتند، بایست این اراده از قوه به‌فعل آمده، اظهار مخالفت نمایم. و با وجود آنکه لله‌الحمد والمنة به اقبال نادری الحال تمامی ممالک محروسه از آن من است، مرا چه باعث گشته که در قتل پندگوشم؟

هر چند در آن روز حضرت صاحبقرانی به چربی و نرمی و درشتی سؤال نمود، همان سخن انکار [را] تکرار می‌نمود. عاقبت الامر غضب بر حضرت صاحبقرانی مستولی گشته، به‌محبوس کردن آن فرمان داد. مردم فراشان نظر اشیر اثر زنجیر طلاسی مکمل به‌جواهر آورده، در پای و گردن آن شاهزاده نوجوان افکنده، به‌خیمه‌اش بردند. حضرت صاحبقرانی، در آن شب به‌فکر و اندیشه به‌سر برده، روز دیگر که شهباز

۱- چون مؤلف در سفر داغستان در اردوی نادر نبود، و این ماجرا را از دور و بعدها شنیده، نوشته‌اش محل تأمل است.

از رساله مختصر احوال نادرشاه به‌قلم یکی از کارکنان دستگاه نادر (مندرج در حدیث نادرشاهی ص ۳۵) برمی‌آید که رضاقلی میرزا به‌اطمینان بیگانه‌ی خود، یا از لجبازی و غرور جوانی در برابر سؤالهای نادر خاموشی گردید و بعد که نادر معیرالممالک و ملاعلی‌اکبر و مصطفی‌خان شاملو را فرستاد که از او بخواهند توبه کند و عنو گناه را بخواهد جز فحش و ناسزا چیزی از او نشنیدند. و وقتی که نادر خود از پشت خیمه سخنان او را شنید خشمگین شد و به‌فرمان او شاهزاده به‌دست یوسف خاصه تراش، و لطفعلی‌خان کوسه احمدلو (که متهم به‌شرکت در توطئه بود) به‌دست یکی از جراحان بازار کور شدند.

به‌گفته‌های هتوی (ترجمه دولتشاهی: ۲۴۶) شاهزاده به‌فرستادگان شاه گفت با آنکه بر ضد شاه توطئه کرده، اما کارخطایی مرتکب نشده است و به‌خود نادر گفت: تو آدم ظالمی هستی، و باید کشته شوی.

زرین‌بال مهر بر آشیان رفیع مکان سپهر قرار، و غراب قیرگون جناح شب به‌جام‌عدم فرار نمود. صاحبقران دوران به‌صد اندیشه و وسواس قدم در خیام سپهر اساس گذاشته، به‌احضار میرزا زکی و حسنعلی‌خان معیرباشی و نظرعلی‌خان ناظر فرمان داد، و این‌راز را در میان نهاده فرمود که: هر گاه فرزند ناخلف به‌جهت حب جاء دنیا اراده قتل پدر نماید، سزای چنان فرزندی چیست؟

سرکردگان عظام بعد از تأمل بسیار به‌عرض همایون رسانیدند که: کجا عقل باور نماید که فرزند به‌جهت حب جاء دنیا قصد پدر نماید؟ و می‌تواند شد که انبای روزگار به‌جهت یافتن دو روزه اعتبار از راه غرض و عداوت سخنان فتنه‌انگیز به‌سمع خاقان گیتی‌ستان رسانیده باشند.

دارای دوران فرمود: هیهات، هیهات! مکرر از قدیمیان و اخلاص‌کیشان خود شنیده‌ام که رضاقلی اراده پادشاهی و سلطنت در خاطر او خطور کرده، و جمعی از مفسدان و خوشامدگویان بدان تعلیم کرده بودند که هر گاه اراده پادشاهی داشته باشی، اولاً پدر خود را به‌قتل بیاور، و به‌تحریر آن بدکیشان غلام دلاورخان تایمنی را رسانیده بودند که مرا به‌ضرب گلوله تفتک مرگ‌آهنک هلاک سازد. چون لطف‌الهی شامل حال و کافل احوال من بود، آن تیر قضا رد گشته، جان به‌ساحل نجات رسانیدم.

ندمای خاص عرض نمودند که: فدای آستان معدلت بنیانت شویم. فرزند ممکن می‌شود، اما فرزند رشیدی چون نواب جهانبانی در هر قرنی از روزگار ظاهر نمی‌شود، و سالهای بسیار و قرنهای پیشمار می‌گذرد تا آنکه ایامی غواص محیط‌فلک چون آن‌یگانه گوهری به‌فضای وجود می‌آورد، اما در این خصوص هر گاه برای جهان‌آرا ظاهر گشته باشد، مستوجب تنبیه و تأدیب عظیم است.

دارای دوران فرمود: از جمعی هواخواهان و دولت‌طلبان خود مشخص شده که اراده سرکشی و بدکشی در خاطر آن خطور کرده بوده، اولی آن است که مقرر نماییم که او را به‌قتل بیاورند.

نامحان و امنای دولت دوران عدت خاموشی اختیار نموده، جواب ندادند. دارای دوران ساعتی به‌استراحت اشتغال داشته، بعد از تأمل و تفکر زیادی مقرر داشت که چشهای آن شاهزاده و الاکهر را از حدقه بیرون آورده، به‌حضور حاضر ساختند. چون چشم شهنشا جهان بر چشم نور خود افتاد، آه سرد ازدل بردرد کشیده، به‌گریه درآمد.

چون این خبر وحشت‌آور به‌اهل حرم رسید، بیکدفعه صدای وحسرتا و واویلا و اعمیبتا از ساحت غیرا به‌اوج گنبد خضرا رسانیده، و به‌توجه وزاری واقفان و بیقراری درآمدند، و از ناله‌های حزین و گریه‌های غمین نواب جهانبانی را به‌گریه درآوردند. حضرت گیتی‌ستان ناچار قدم در سرپرده گذاشته، پردگیان را دل‌آسایی داد.

بعد از دویم، قدم بر روی تخت نادری نهاد. همگی سرداران و سرکردگان و مین‌باشیان ایرانی را به حضور ساطع‌النور صاحبقرانی احضار داشته، فرمود که: صفت و دیانت و مروت در طایفه ایرانی نمی‌باشد. چون آتش غضب قیامت لهب‌ها در خروش و دریای قهر و جبروت در جوش بود، و رای جهانگشا بدان قرار یافته بود که چشمهای جهان [بین] فرزند از جمتد خود را معیوب سازم، چه واقع می‌شد که هر گاه جمعی از شما به التماس و التجا درآمده، مانع این امر عظیم می‌گشتید؟ چون غضب بر ما مستولی بود، سه چهار نفر از شما را فرمان قتل می‌دادم، اما اسمی از شما در روزگار باقی نمی‌ماند. و از این مقوله سخنان خوشونت‌آمیز بسیار گفته مرخص فرمود.

اما جراحان صاحب وقوف [را] مقرر داشت که زخم چشمان آن شاهزاده و الاکهر را در عرض پنج شش روز مداوا نمودند، که درد ساکن گشت.

چند یوم دیگر، پادشاه هفت کشور به عنوان ملاقات فرزند خود به تتره نواب کامیاب جهانبانی وارد گردید. و سر آن شاهزاده و الاکهر را در سینه خود گذاشته، و از رخساره آن گل بوسه می‌جید، و بهاییهای تمام گریه می‌کرد، و از گریه و بیطاقتی شاه شاهان جهان حضار دور و کنار به گریه در آمدند، و بعد از گریه هر چند در مقام سؤال و جواب در آمد، نواب کامیاب تعافل کرده، جواب نگفت.

خاقان دوران بسکه ملتس سخن شده، بندگان جهانبانی در جواب عرض نمود که: اگر چشم مرا کنده، و از حدقه بیرون آوردی، اما غافل می‌باش که چشم خود را کنده، و روزگار خود را تباہ ساخته‌ای!

حضرت گیتی‌ستان به گریه در آمده، فرمود: هر گاه مدعا و مطلبی در خاطر داشته باشی، مقرر کن.

شاهزاده نامدار عرض نمود که: سه مطلب دارم. اول، فرزندم شاهرخ را خوار و ذلیل نگردانی. دویم، جمعی از سرکردگان عظام که در خدمت من بودند، به حرف‌آرباب عرض متعرض احوال آن جماعت نگردی. سیم، آنکه مرا به ارض اقدس روانه‌سازی که در پای آستان امام همام علی بن موسی الرضا (ع) به دعا گوئی و فاتحه‌خوانی به سر برده، باقی پنج روزه عمر بی اعتبار خود را به سر رسانم.

حضرت گیتی‌ستان قبول آن مطلب نمود. آن شاهزاده جهانرا با جمعی از غلامان خاص آن مرخص، و روانه ارض جنت‌نشان گردانید. لمسوده

جهان ای برادر، ندارد بقا	نه بر پادشاه و نه بر بینوا
اگر پادشاه است اگر محشم	که دارند همه درد و رنج و الم
چنین است آیین اغسوغری	بود کار این چرخ جادوگری
اگر شاه را می‌کند کامران	گدا را کند رستم و پهلوان
شهشاه ایران و تورانزمین	دگر هند و سند و سر حد چین
برای همین روزگار پلید	نمود چشم فرزند خود ناپدید
چگونه من خسته دردمند	نگردم گرفتار چرخ بلند
هر آنکس که ترک جهان می‌کند	ندانم که خود را چنان می‌کند

ببین دان که چشمش شود بر هوا  
مجل شود قالب آن دوان  
از آن رو شود مقل خاص و عام  
بیا دل منه تو بدین روزگار  
الغصه، بندگان جهانیانی بعد از طی مسافت وارد ارض فیض نشان، وبه زیارت  
آستان مایک پاسبان امام همام (ع) مشرف، وبه اطاعت حضرت آفریدگار مشغول گشته.  
از شغل روزگار فارغ گردید.

## ۱۶۶

رایت افراشتن حضرت صاحبقران به صوب شیروان  
و مراجعت نمودن مرتبه ثانی به داغستان  
و کوچ دادن جماعت لژگیه به خراسان

اما چون خاقان کیتیستان چند بومی در نواحی دربند توقف داشت، جمعی از  
مطابق لژگیه به عنوان رسالت وارد سرکام ظفر انتساب گشته، از راه اطاعت و انقیاد  
درآمدند، دارای دوران نظر به سردی هوا و برودت و شدت سرما به اصطلاح ترکسان  
قمیش کربی بسته، و مصالحه فیما بین به عمل آورد. و از نواحی دربند عنان عزیمت  
به صوب شیروان انعطاف داد. و در آن زمستان عساکر منصور در نواحی مغان و گنجه  
و قراباغ و غیره، بلوکات شماخی به سر بردند.

و چون جمعی کثیر از عساکر منصور قتل و اسیر گردیده، و باقی غازیان نصرت  
قرین از اسلحه و اسباب بیرون آمده بودند، در آن ایام توقف تدارک مایحتاج عساکر  
منصور را حسب الواقع دیده، قشون بسیار از ولایت ایران به رکاب ظفر انتساب خواسته،  
آن زمستان را در آن نواحی به سر برد.

و در اوایل بهار و زمان ظهور سزه و ازهار، که ساحت کوه و هامون از رویح فوایح  
کلهها و ریاحین گوناگون چون عرصه تن و تاتار غیرت افرای حنان گردید، با سیاه  
کینه خواه مجددا لوای جهانگشا به صوب داغستان انعطاف داد.

چون وارد دربند گردید، در این وقت سرخاب و اوسمی کوچک و جمعی دیگر از  
اشراف لژگیه به عنوان استقبال وارد رکاب نصرت انتساب گردیدند. خاقان جرم بخش  
بقصیرات سابقه ایشان را کان لم یکن انگاشته، هر یک [از] ایشان را به خلعت فاخر  
و انعام وافر مفتخر و سرافراز گردانید. و چنان قرار نمودند که سرخاب مراجعت کرده،



بدقدر دوازده هزار نفر ملازم رکابی و دوازده هزار خانواری از طایفه لرگه کوچ کردند. به حضور اقدس حاضر سازد.

نظر به فرمان قضا جریان، سرخاب وارد خدمت شمشال، که بزرگ و صاحب اختیار آن طوایف بود گردید، و فرمایش صاحبقران دوران را تقریر نمود. شمشال بدین امر راضی [شد]. چون به سرکردگان و سرخیلان ایلات و صحرائتینان تقریر نمود، اکثر راضی و برخی ناراضی [شدند] و فیما بین آن جماعت به نزاع و کدورت انجامید. و بعضی از سرکردگان بیدماغ گشته، به میان قبایل خود رفتند، و با تبعه و لحقه به جبال حصین و مکانهای متین خود را کشیدند. و بعضی که جمعیت و استعداد داشتند، دهته در بندها را از تنگجی مملو کرده، مستعد مجاربه گردیدند.

چون سرخاب احوال را چنان مشاهده نموده، ناچار تبعیت طوایف خود کرده، آن نیز عنان سرکشی را به دست گرفته، همت بر مخالفت گماشت، و شمشال نیز به اطراف و بلوکات داغستان کسی فرستاده، به عنوان ایلجاری آدم طلب داشت. در اندک روزی چندان لرگی از اطراف و بلوکات حاضر گشتند، که از حد و حصر بیرون [بود] و در همه جا سرهای گذرگاه و محل عبور لشکر بیگانه را مسدود ساختند.

چون خاقان گیتیستان از وجهه سرخاب چند روزی گذرانید، جمعی از قراولان مذکور را مقرر داشت که چند نفر از طایفه لرگی را زبان گرفته، به حضور اقدس حاضر ساختند، چون تقشیش مقدمات نمود، چگونگی را کماحقه حالی رای جهانگشا گردانیدند.

حضرت گیتیستان به جمع سرکردگان عظام و مین باشیان کرام قدغن فرمود که حصار عظیمی ترتیب دادند، و در محافظت سنگر کمال اهتمام مرعی داشته، دارای دوران را از اطوار و کردار آن طوایف آتش غضب مشتعل گردید.

محمدعلی خان قاجار شرباشران، و عطاخان و قربان بیگ اوزبک را مقرر داشت که با موازی دوازده هزار نفر بر سر طایفه طبرسانی و آخته پاره<sup>۲</sup> و غیره رفته، آن طایفه را به اطاعت بیرون آورده، نحوی نمایند که بدون مجادله شاید کوچ داده، بدرکاب ظفر اتساب حاضر سازند.

جماعت مذکوره نظر به فرمان واجب الاذعان وارد مجال مذکوره گردیدند و طایفه ای که در آن نواحی سکنی داشتند [و] در کناره تمورقایی<sup>۳</sup> مکن و مأوای ایشان بود و جماعت کورولی و قهلی و اغورلو و آخته پاره<sup>۴</sup> و غیره جمعی در مجادله و بر خر بدون مجادله به اطاعت صاحبقرانی درآمد، سرکردگان و کدخدایان ایشان وارد رکاب سرداران مشارالیهم گشتند. و ملتس آن شدند که به هر نحو رای الهیام آرای صاحبقران تقاضا نماید از آن قرار معمول می داریم، مشروط به آنکه احدی مزاحم مال و حال ما نگردد.

۲- جهانگشا؛ آخته پاره.

۳- در آختین = در بند.

۴- لسه؛ آخته پاره.



سرداران معظم‌الیهم قبول آن امر را کرده و فرمانی که از ممکن عز و جاه در خصوص کوچ دادن صادر گشته بود، بدیشان ظاهر ساختند. ناچار آن طایفه تن به‌رضا داده، از اوطان و مقاصد خود کوچ کرده، وارد دریند گردیدند.

صاحبقران جهان همگی آن طایفه را، که به‌قدر چهار هزار خانوار کسری می‌شدند، نواب بارکیر و خرجی راه عطا کرده و در نواحی شاخی مدتی سکنی داد.

چون محل زمستان رسید از ولایت کاریز عباس‌آباد مشهد مقصم و چهارجو و مرو شاهجان خریزه زمستانی به‌حضور ساطع‌النور حاضر ساختند. و خریزه افسادی مرو به‌صحابت علینقی بیگ مروی [بود] که در مجلد اول محل تولد و نشو و نما، آن را به‌رشته تحریر کشیده و شمع‌های از آن ذکر نمود، که انشاء‌الله تعالی به‌شرط حیات در

مجلد [ ] درملوک‌الطوائف سلطنت و فرمانروایی او را تقریر خواهد داشت.

در آن اوان به‌رکاب ظفرآنتساب مشرف [شد] و خاقان گیتی‌ستان چند دفعه آن نامدار را با معدودی چند به‌عنوان مجادلۀ ترکیه نامزد فرمود. و هر دفعه که روی به‌عرضه ببرد آورد سر و زنده بسیار از طایفه لژکیه گرفته، به‌حضور اقدس حاضر ساخت. و در هر دفعه مورد نوازشات پلانهایات می‌گشت.

بعد از مدت سه‌ماه، در سنه خمسین و مائه بعد‌الالف من‌الهجرة النبویه، حضرت صاحبقران دوران مقرر فرمود که موازی چهار هزار خانوار طایفه لژکیه را کوچ داده، به‌محصلی علینقی بیگ و چند نفر دیگر از یساوان حضور ساطع‌النور عازم الکای مرو گردید [ند]. و در سنه مذکوره به‌الکای مرو شاهجان آورده، در سمت شرقی مشهور به‌دروازه جمعه طرف ترکستان در خارج قلعه سکنی دادند. و موازی سیصد نفر از آن طایفه را در الکای مرو ملازم، و در سلك ملازمان مرو انتظام دادند، و یک‌هزار و دوست [خانوار] آن طایفه را به‌امر زراعت کاری خالصه برقرار گردانیدند، و تتمه دیگر به‌شغل و کسب و کار خود اشتغال داشتند.

القصه، خاقان گیتی‌ستان هر چند به‌اطراف و بلوکات آن طوائف کس تعیین فرمود که شاید به‌اطاعت درآمده خدمت نمایند، آن طایفه در شرارت و افساد خود ثابت قدم [بودند]، و از خوف و بیم کوچانیدن ایشان به‌بلاد خراسان، سر تا فرمانی را پیچیده، در تکب مجادله می‌گشتند.

چون طایفه طبرسرانی جمعیت و وفور ایشان اضافه بر جمیع اهل داغستان بود، دو دسته بودند: جمعی در نواحی قفق و قیطاق که متصل به‌فرتک است سکنی داشتند و شمشال که بزرگ و صاحب اختیار کل آن مملکت بود همه روزه [از طرف او] ایلچی و کدخدایان به‌درگاه خلافت بنیان آمده راه آشتی در میان داشت. اما رستم‌خان و صفی‌قلی خان طبرسرانی در افساد و شرارت اضافه بر همه اصرار می‌ورزیدند.

به تقریب آنکه چون قرانف‌خان که اولاً به‌رکاب ظفرآنتساب وارد و به‌جهت شورش و افساد آن طایفه حسب‌الفرمان قضا جریان به‌قتل رسید، صفی‌قلی خان که برادر آن و رستم‌خان بنی‌عم آن بودند به‌جهت خوانخواهی شب و روز خواب و خور را بر خود حرام کرده سکان داغستان را تحریک مجادله و محاربه می‌نمود، و سخنان فتنه‌انگیز

تقریر می کرد که: هر گاه اطاعت به صاحبقران نمایند، یک نفر از شما را به خونخواهی برادرش زنده نخواهد گذاشت. و جماعت لرگیه حالت مرغان وحشی را داشتند، نظر به حرف او خود را به سقنای عظیم کشیده، مجادله می کردند.

و جماعت طبرسرانی به خاطر جمعی ممکن و مکان خود اضافه از دیگران در کوشش و سعی می افزودند. چرا که رود آب عظیمی جاری است، و از دو طرف [آن] کوه بسیار عظیم سر بر سر گذاشته. و از کناره رود استادان صاحب وقوف به حکم پادشاهان سابق راهی از سنگ بریده اند که یک نفر پیاده به هزار جلد بر فراز آن جبال بدرمی آیند. و عقب آن کوه جلگه های است مملو از اشجار و درختان شاه بلوط و نار و سیب که در آن نواحی سکنی دارند. و همان ممر راه را به قدر بیست هزار تنگچی مضبوط داشتند که هر گاه مرغی بدان جانب پرواز نماید به ضرب گلوله عدو انتقام از پای درمی آورند. و صفی قلی خان و رستم خان با موازی سی هزار نفر لرگی همه روزه در فراز جبال بلند سر راه بر عساکر منصور گرفته در مجادله می کوشیدند.

حضرت گیتی ستان لشکر را بدان حدود کشید، و مقرر داشت که جمیع آن جنگل را به ضرب دهره و تبر و شمشیر قطع کرده. و راه گشاده می رفتند. چون این خبر به سمع جماعت لرگیه رسید، به قدر سی چهار هزار نفر در نیمه شب آمده سرهای راه و ممر کنتر گاه عساکر منصور را گرفته، در مجادله می کوشیدند. حضرت گیتی ستان لشکر را بدان حدود کشیده، و در هنگام حرکت عساکر مذکور از اطراف یورش آوردند. تا غروب آفتاب مجادله در نهایت صعوبت رخ داده و جمع کثیر از طرفین قتل و اسیر گردیدند. و جماعت لرگیه در محل غروب چون ستاره بنات الشمس هریک به گوشه های به در رفتند، که گویا اثری از ایشان باقی نماند.

خاقان گیتی ستان در پای آن کوه در جلگه های که عساکر منصور در آن توانند زیست برزق فرمود. و مدت ده یوم فیما بین مجادله و محاربه به وقوع انجامید که شرح آن باعث طول کلام و ملال خاص و عام می گردد که در این ایام چنان هنگامه ای احدی ندیده و نشنیده ناچار عنان عزیمت به صوب ثمورچایی انعطاف داد و جماعت لرگیه در فراز همان جبال توقف داشتند.

راوی ذکر می کند که چون اغور و اغور اردوی کیوان یوی در کناره ثمورچایی بود، به قدر ده دوازده هزار لرگی علی الغضه بر سر آن طایفه ریخته، جمعی از اسیر و دواب و یتیم و شتران زنبورک را برداشته، به در رفتند.

خاقان گیتی ستان را از افعال و کردار آن طوایف آتش غضب اثیر لهب در جوش آمده، رحیم خان اوزبک را با موازی دوازده هزار نفر مقرر داشت که بر نواحی دیک رفته، آن قلعه را جبرا و قهرا به تصرف اولیای دولت قاهره در آورد. و محمد علی خان قرخلو را مقرر داشت که با موازی بیست هزار نفر سر راه طبرسرانی را گرفته، و نگذارند که از آن جبال قدم به خارج بگذارند. و خانم علی خان کولان و حسن علی خان

حاکم گنجه را مقرر داشت که با موازی ده هزار نفر سر راه حاجی چلبی قراقرق را گرفته و در دفع آن کوشند. بیست هزار نفر دیگر [را] بدر کردگی محمدرضاخان قرخلو و لطیف‌خان مقرر داشت که در ضمن مراغه داغستان سکنی کرده، چون آوازه ورود حسن‌بارساری و نوغای‌خان آواری شهرت داشت، سر راه آن را گرفته در دفع آن کوشند.

و خاقان دوران مراجعت ثمورچایی کرده، طرح قلعه‌ای در آنجا ریختند. و حسب‌الفرمان قضا جریان چنان به‌نفاذ پیوست که از ولایت آذربایجان و عراق و قلمرو گلشکر و فارس و گیلانات و گرجستان، سوارسان عساکر منصور را در بار دواب سرکاری و رعایا کرده، به‌رکاب ظفر انتساب حاضر سازند.

نظر به فرمان واجب‌الاذعان از کل ولایات علیق‌الدواب و جیره‌غازیان حاضر می‌گردید. از بسکه نقصان و خسران به‌غازیان ظفر توأمان و رعایای ولایات ایران روی نمود، اسم آن قلعه را «ایران‌خراب»<sup>۷</sup> موسوم ساختند.

اما چون رحیم‌خان اوزبک وارد [حوالی] آن قلعه گردید، آیدین‌بیگ نام که حاکم و صاحب‌اختیار آن حصار بود، در قلعه را مسدود کرده، از راه مخالفت و عیبیان درآمد.

www.tabarestan.info  
۱۶۷  
تبرستان

## به‌تصرف درآمدن حصار دبیگ به‌دست رحیم‌خان اوزبک و آوردن اسرای لرگی به‌درگاه گیتی‌ستان و درخوابات نشانیدن زنان سرکردگان طبرسرانی و غیره را و ملتسم غنی‌خان افغان

چون والی ترکستان وارد [حوالی] قلعه دبیگ گردید، آیدین‌بیگ با پنج‌شش هزار نفر تفنگچی قدرانداز از حصار به‌خارج آمده، به‌خیالات فاسد افتاد، و ساعتی در عرصه‌گاه نبرد ایستادگی نموده، حرکت مذبح‌وحی از ایشان به‌عمل آمده، ناچار راه فرار پیش گرفته، خود را به‌حصار افکندند. و هرچند که در آن چندروز نامداران ترکستانی درکش و کوشش سعی می‌کردند، به‌هیچ وجه فایده به‌احوال ایشان راه نمی‌یافت.

ناچار رحیم‌خان سردار با سرکردگان و غازیان ظفر هم‌عنان چنان قرار داد، که دور آن حصار را چون نگین انگشتر احاطه کرده، جبراً و قهراً در انتراع آن قلعه

۶- حاجی چلبی ولد قربان‌بیگ نخوی. رک: گلستان ارم ص ۱۵۹ تا ۱۶۲. نسخه: حلبی.

۷- ایران خراب = خراب‌کننده ایران.

۸- یعنی قلعه دبیگ.



گوشند. و در ساعت چهارم صبح بروج حصار بردلیران مشمار کارزار قسمت نموده، همگی برفتح آن حصار حصین همت مصروف گردانند. شیران بیشه هبجا و نهنگان لجه و غا از سر جند و اجتهاد [به] سرانجام وسایل عروج بر معارج بروج پرداخته، به ترتیب سینه و حواله ساختن همت مصروف داشتند.

صباحی که سلطان قیروزه خنک مهر منیر، به عزم تسخیر قلعه سپهر مستدیر، تیغ زران بود شعاع از پیام انتقام شام آخته، بدلمعان آن تیغ جنود انجم را بمطرفه العینی نابود و معقود گردانید. پلنگان قند شعاعت و نهنگان لجه بسالت با طغای آ سرینجه دلآوری و به قلاب ساعد مردانگی پای ثبات محافظان قلمه را متزلزل ساخته، به آتش دادن هر تنگی سرهنگی بر خاک هلاک نشاندند. و به افکندن هر ضربه زنی روزی در حصار ظاهر ساختند.

بالاخره به قوت بازوی بردلی آیدین بیگ<sup>۱</sup> که در میان شجاعان لزگی لوای استهار بر افراخته کوس مبارزت می کوفت، حارسان برجی که مایه نزار بود میانه جنود موافق و مخالف که اعتضاد مخالفان بدان برج بیشتر از بروج دیگر بود انهرام یافته، متابعانش نردانها بر جدار آن برج نصب نموده، مانند ساعدان مصادد مرام و مقاصد بر فراز جدار آن قلعه رایت نصرت بر افراشتند. آنگاه تندباد تهور و جلادتش شعله تیغ آنتبار بدخ من حیات اهل آن حصار اشتعال داد. دود از دودمان آن جماعت بر آوردند. آیدین بیگ و مظفر بیگ و رمضان بیگ و جمعی از سرکردگان لزگی با جمعی از دلیران که بودند قدم در میدان مناقبه و مبالغه نهادند، در انضای این گیر و داز آواز سوین و صوت نصیر دلیران قلعه گیر از برج دیگر سموع گردیدند. بالضروره بنای ثبات مخالفان متزلزل گشته، سلك جمعیت ایشان از یکدیگر بگسیخت، و آیدین بیگ بامددوی چند به طرف طبرسران و پیشه و جنگل گریخته، غازیان نصرت فرجام و مجاهدان شهیدالانتقام اموال و جهات اهل حصار را تصرف نمودند، و باعتقاد ایشان کسان کشتی را به قتل آوردند، و بعضی دیگر را محبوس داشته، زنان و اطفال آن طایفه را اسیر کرده، جدار و بروج آن حصن حصین را به مصداق «جعلنا عالیها سافلها» با زمین مساوی گردانیدند.

آنگاه نواب رحیم خان یا شاهد فتح وظفر با عساکر ظفر اثر عنان عزیمت، به خدمت دارای گیتی ستان نهاد. و در هنگام ورود میمنت نمود، به انواع مراسم شهنشاهی و اصناف عواطف صاحبقرانی مرتبه اش از اقران گذشته، به معمارج سینه عروج نمود. و اما چون از جانب دیگر محمد علی خان قرخلو با سپاه ظفر قرین وارد نواحی طبرسران گردید، از آن جانب سرخاب و مرتضی علی و رستم خان طبرسرانی با جمعیت بسیار و لشکر بیشمار سر راههای عساکر منصور را از اطراف و جوانب گرفته، و خود با موازی بیست هزار نفر لزگی تفنگچی در فراز کوه قوی بنیانی قرار گرفت. و در

۱- نسخه: معاشرت.

۲- طفا، طوقه = جنگ و قلاب کمر.

۳- به جای آیدین بیگ، باید رحیم خان باشد که مهاجم بود.

هنگام ورود مجادله دست در نهایت صعوبت رخ داد، که شرح آن باعث ملال می گردد. ومدت يك ماه تمام آن دوسپاه ظفرانجام چندان کنش و کوشش باهم نمودند، که دجله های خون در عرصه هامون روان گردید. و به توفیق ربانی و اقبال صاحبقرانی ضعف در بنره احوال سپاه لژگی ظاهر گشته، از عرصه گاه میدان خود را به مجال حصین و مکانهای متین کشیده، سرهای گذرگاه را تفنگچی نشانیده، نمی گذاشتند که مرع بدان جانب پرواز نماید. اما حسب الفرمایش سردار معظم الیه به اطراف و بلوکات آن طوایف چپاول انداخته، بقدر دوسه هزار خانوار از آن جماعت را اسیر و قتل کرده، معاودت نمودند.

اما چون سردار معظم الیه کنش و کوشش می کرد فایده ای مترتب نمی شد، و بیماری از عساکر منصور به زخم تیر تفنگ جماعت لژگی به قتل رسیدند، ناچار سردار مشارالیه به خدمت دارای دوران عرض، و حسب الامر مقرر گردید که معاودت به اردوی فیروزشکوه کردند.

و چون از جانب دیگر که خانعلی خان کوکلان و حسامعلی خان [حاکم] گنجه عازم سرراه حاجی چلبی<sup>۲</sup> قراقیتابی گردیدند، در هنگام ورود به آن نواحی جماعت لژگی نیز ظاهر گشته، در جلگه ای که متصل به قراقیتاق و میدانگاه آن بود، آن دو گروه فرشکوه در مقابل یکدیگر صف قتال و جبال آراسته و از طرفین مبارزان نامی و دلاوران گرامی داخل معرکه رزم گردیده، حریفی اتفاق افتاد که بهرام خون آشام در این فلك مینافام زبان به تحسین و آفرین آن دو گروه فرشکوه گشاد.

اما جماعت لژگی بقدر سه چهار ساعت نجومی لوازم یاداری و ایستادگی را به عمل آورده، چون همیشه در پیشه و جنگل مجادله تفنگ کرده بودند، در میان میدان طاقت صدمه عساکر منصوره را نیاورده، بیکدفعه سلك اجتماع ایشان ازهم گسته، فرار برقرار اختیار نموده، به دررفتند. در آن روز محنت اندوز جمع کثیری از طایفه لژگی به دست عساکر منصور قتل و اسیر گردیدند.

غازیان مذکور با فتح نمایان معاودت نمودند که در این وقت از قضایای فلکی و تقدیرات ازلی بقدر پانصد خانوار از جماعت حاجی چلبی مع کوچ آن، که از کوه دیگر به استنطاق متین می رفتند، به عساکر نصرت مآثر برخوردند، و همگی آن طوایف مع مذکور و اناث اسیر دست نامداران ظفرقرین گشتند. خانعلی خان کوچ حاجی چلبی و جمع دیگر از سرکردگان ایشان را به محافظت تمام به اردوی ظفرشکوه رسانیده، به خدمت دارای گیتی ستان مشرف، و مورد نوازشات شهنشاهی گشتند.

و اما چون از جانب دیگر محمد رضاخان قرخلو با لفظعلی خان سردار عازم چمن مراغه و آوار گشتند، در هنگام ورود به آن نواحی حسن بارساری و نوغای خان آواری با چهل هزار لژگی سرراه عساکر منصور را گرفتند، و چندین دفعه فیما بین مجادلات دست داد، و از سرکردگان قزلباش اسماعیل بیگ مین باشی در نواحی آوار به قتل



رسید. و عاقبت از تعلقات الهی شکست برطایفه آواری افتاد. روی به حصار خویش آورده. در قلعه متحصن گشتند. و حسبالفرمایش لطفعلی خان دور و نواحی آن حصار را ناخت و تاز کرده. اسیر و دواب بسیاری گرفته. معاودت به اردوی فیروز شکوه کردند. خاقان دوران. اسرای لرگی را مقرر فرمود که به یک جا سرجمع ساختند. و چند نفر از ساولان مجلس بهشت آیین را مقرر داشت که به میان اسرای مذکور رفته. مغازی یکهزار و پانصد نفر از زنان حور لقا و نازنینان ماموسا را انتخاب کرده. از میان اسرا جدا ساختند. و در یک جنب اردوی فیروز شکوه خیمه و سراپرده به جهت خراباتیان بسیار برپای کرده. جمعی از سازندگان و نوازندگان کابلی و لاهوری و گجراتی و ترکستانی و رومی و فرنگی. و ایرانی را نیز بدان جانب گذاشت. و آن یکهزار و پانصد نفر زنان را به لباسهای زیبا و زربفت آرایش داده. و در خرابات بسانید. و چنان قرارداد که اعلای آن زنان که یک شب. به نزد شخصی برود سعید دینار. و وسط دویت دینار. و ادنی یکمید دینار اضافه نگیرند.

چون مدت یک ماه زنان لرگی در خرابات نشستند. و رسوای خاصی و عام گردیدند. و آذازه آن در آفاق انتشار یافت. در این اوقات غنی خان افغان. [که] با جمعیت و استعداد بسیار به سمت کبچی بمجادله لرگی رفته بود. با فتح و فیروزی وارد درگاه آسمان جاه گردید. چون احوالات را چنان مشاهده کرد. وارد خدمت حضرت صاحبقران گشته. روی عجز و انکسار برخاک مالیده. ملتصق آن گردید که: فدای آستان معدلت بیانت شوم. امروز گذار من برکناره اردوی آسمان شکوه افتاد. جمعی از زنان لرگی بدین نوا ترنم کرده. می گفتند:

ای چرخ فلک بین چهارگردی تو ما را به اسیری مبتلا کردی تو  
ما بار خدایا بیکی و کوی شدیم روی تو سفید عجب دوا کردی تو  
و از این مقوله سخنان گفته. جمعی در گریه و برخی درخنده بودند.

و این غلام ملتصق آن می شود که زنان را تقصیری و گناهی نمی باشد. و ایشان ضعفایند. و صلاح دولت ابد پیوند در آن است که این اسم و رسم در این سلسله علیه العالمه نباشد. و این جمع ضعیفان را به این پیر غلام تصدق فرما. و به انعام من عطا فرمای. که باعث سرافرازی و هم تحصیل دعاوی اخروی بندگان همایون گردد.

پادشاه جرم بخش. نظر به التماس غنی خان جرایم آن گروه را به انعام او مقرر داشته. همگی آن زنان را مرخص فرمود. و اما چنان مقرر داشت که هرگاه عساکر منصور از جماعت لرگیه اگر هزار نفر و اگر یک نفر را زنده به حضور می آورند.

۵- ظ: دنیا و زربفت.

۶- این ماجرا حیرت انگیز است. و باورکردنی نیست. اما در رساله مختصر احوال پادشاه (مندرج در حدیث نادرشاهی. ص ۲۸) آمده: قبل از ورود موکب همایون... سفی خان بتاییری سردار... چار وتله را خراب و اهل آنها را اسیر کرده بودند. شاهنشاه به آن اکثرا نفرموده. زمان آن طایفه را در بیت اللطف نشانده.

۷- نسخه: ماجمله ای بار خدایا.

بقتل آنها فرمان می‌داد.

و همه روزه علی‌الدوام فیما بین عساکر فیروزی مآثر و طوایف مذکوره محاربات زیاد به وقوع می‌انجامید. و در میان اردوی فیروز شکوه غله و ماکولات چندان وفوری نداشت. و صاحبقران دوران همه روزه محصلان به اطراف بلاد ایران ارسال داشته. غله حمل اردوی معلی می‌کردند.

چون طایفه طبرسرانی بنای سرکشی و طغیان و شورش را پیشنهاد خاطر خود گردانیدند. و همه روزه سرداران و سرخیلان سپاه نادری رفته در قتل و غارت ایشان می‌کوشیدند. و آن طوایف عبرت‌پذیر نمی‌گردیدند. مجدداً رستم‌خان غلام‌را با موازی دوازده هزار نفر به جهت تأدیب و تنبیه آن جماعت مخدول‌العاقبه تعیین فرمود. و آن خان معلی‌شان ناخت و تاز بر سر آن طوایف برده. جمع کثیری از آن طوایف را اسیر و قتل کرده. معاودت به اردوی معلی نمود. و در حین مراجعت. جماعت مذکوره علی‌الفور بر سر عساکر قزلباش شیخون زدند. و به قدر یک دو هزار نفر از نامداران به قتل رسیده. تنهٔ سپاه خود داری کرده. به‌مکان حصین کشیده. متحصن گشتند.

چون مقدمات مسموع دارای دوران گردید. خانجان ولد محمدعلی‌خان گرجی والی گرجستان را به‌معاودت آن نامزد فرمود. و در هنگام ورود سردار معظم‌الیه. جماعت لزگیه دست از عساکر قزلباش برداشته معاودت کرده بودند. رستم‌خان مشارالیه باخانجان وارد حضور دارای دوران گردید.

خاقان گیتی‌ستان. چند نفر از همین‌باشیان و پانصدباشیان را به جهت اینکه چرا خودداری نکرده. غفلت ورزیده‌اید. به قتل رسانند. و فرستادن لشکر به اطراف داغستان را موقوف فرمود. اما همه روزه در کنار اردو با جماعت لزگی محادله و مقاتله به سرحد افراط می‌رسید. تا خود فلک از برده چه آرد بیرون.

## ۱۶۸

### [شورش خوارزم و کشته شدن طاهر خان و انتصاب ابوالغازی به امیری خوارزم]

برمستعمان اخبار روزگار برآب و رنگ و شهریاران کشورگیر با فرهنگ و نامداران و دلیران و گردان فیروز جنگ پوشیده و مخفی نماناد که سابق براین. مقدمات نواحی خوارزم رقمزده کلک‌بیاں گردیده بود. که در حین مراجعت نادر دوران و تاج‌بخش شاهان و آن حضرت صاحبقران از نواحی مذکور به اراضی خراسان. طاهرخان چنگیزی را به سلطنت و ایالت آن ولایت نامزد فرمود.

چون مدت سه‌ماه بر سر سروری مملکت خوارزم به سر برده. فیما بین یاریدویان

و کوچک میراب و طاهرخان کدورت و نزاع به وقوع انجامید، و سرکردگان مذکور بنا به مطایفه آرای بردند. و والی نظر به گفتگوی جماعت سالور جماعت آرای را نیز از خود رنجانیده، جماعت آرای عریضهای در این خصوص جبر و تعدی و ناسازگاری [او] به خدمت نورعلیخان آرای که از سلسله چنگیزی است قلمی، و مراسلاتی نیز به خدمت سیدعلی منقبت که در نواحی کرلان سکنی داشت ارسال داشته، خواهش آن کردند، که نورعلیخان را آورده، دفع جبر و تعدی طاهرخان را سازند. بعد از ورود مراسلات، سیدعلی بیگ منقبت چون با ارتقا آرای، که از جمله سرکردگان معتبر و صاحب اختیار هشتاد هزار خانوار آرای بود، آشنایی و رابطه یگانگی داشت، با پیشکش بسیار و ارفعان بیشمار وارد خدمت ارتقا گردید، و از او کمک و اعانت طلب داشت.

ارتقا مذکور، قبول آن کرده، به اتفاق آن حرکت کرده به خدمت نورعلیخان، که صاحب اختیار و فرمانفرمای کل جماعت آرای و قراقلیاق بود، وارد و نوشته جاتی از جمیع سرکردگان و سرخیلان اوزبک خوارزم را به نظر آن رسانید، که همگی اعلام داشته و خواهش آن کرده بودند که هر گاه وارد این مملکت شدی، ما جمله هواخواه و بنده فرمان تو خواهیم بود.

نورعلیخان قبول این سخن را کرده، با موازی شصت هزار نفر آرای عازم خوارزم گردید. و در هنگام ورود ججی منقبت و سیدعلی منقبت لوازم مهمانداری و اخلاص گرایی را به منصف ظهور رسانید [ند].

از آنجا در حرکت آمده، به قلعه اورگنج جدید نزول کرد. سکان آن قلعه از راه مخالفت درآمده، از غضب قیامت لیب شهنشاهی اندیشه ناک گردیده، حصاری شدند. چون مدت ده یوم بدین منوال بگذشت، سرکردگان محصورین چند نفر کدخدایان به خدمت نورعلیخان و ارتقا ارسال داشته، عرض کردند که: ما جمله ضعیف و ناتوان [هستیم]، هر گاه قلعه خیوق را به تصرف درآوردند، ما جمله چاکر و فرمانبردار خواهیم بود. نورعلیخان قبول آن سخن را کرده، از دور آن حصار طبل کوچ زده، روایت قلعه خیوق گردید، بعد از ورود و انقضای دوسه یوم، سرکردگان خیوق از راه اطاعت درآمده، قلعه را به تصرف نورعلیخان دادند.

چون طاهرخان بیوقایی آن جماعت را چنان دید، خود را به تازین قلعه آن حصار کشیده، محصور شد. و مکرر ورود لشکر خوارزمی و بی اعتباری سرکردگان خوارزمی را عرضه داشت سده سینه همایون اعلی، و به خلعت بندگان والا نصرالله میرزا بهارض فیض بنیان قلمی و ارسال داشت.

چون سربسته طاهرخان به خدمت بندگان والا رسید، خودسر حرکت کردن خود را به نواحی خوارزم صلاح ندانسته، چگونگی آن را معروض پایه سربخلاف مصیر اعلی گردانید.



و چون تا مملکت داغستان مسافت بسیار داشت، بعد از مدتی که عریضه طاهرخان به نظر صاحبقران دوران رسید، حسب الامر مقرر گردید که بندگان نواب نصرالله میرزا باموازی سی هزار نفر ملازم خراسانی، عازم الکای مرو، و از آنجا با توپخانه و استعداد معقول عازم مملکت مذکور گردیده، در دفع اشرار آرای و خواری می اشتغال ورزد. و بعد از ورود فرامین، نواب جهانیانی تدارک سفر مذکور را حسب الواقع در مدت شش ماه تمام دیده، عازم الکای مرو گردید.

اما چون از آن جانب طاهرخان در اربک حصار متحصن گشت، همه روزه چشم خود را عینک دورین شاهراه خراسان گردانیده، منتظر کمک و اعانت بود. اما همه روزه جماعت آرای یورش بدان حصار برده، کار را به طاهرخان چون دل خودشان تنگ کرده بودند، و جمعی که بدان ملحق گشته، و جنگ می کردند، همگی به زخم تیر تفنگ مرگ آهنگ به قتل رسیدند، و سی چهل نفر دیگر باقی مانده بودند، که مردانه وار تلاش می کردند.

چون مدت چهل یوم احوال بدین منوال گذشت، طاهرخان و یاقی محصورین به جهت عدم آذوقه [تزدیک] به هلاکت رسیدند، ناچار کفن به گریب افکنده در حصار را گشاده به خدمت نورعلی خان مشرف گشتند حسب الامر آن خان آرای طاهرخان و یاقی را به جهت خون ایلبارس<sup>۲</sup> خان در سه حصی و خمسین ومانه بمدالاف به قتل رسانید؟ و خود بر سریر کامرانی متعین و برقرار گشته عنان اختیار خواریزم را بالکلیه در کف کفایت خود گذاشت.

چون مدت شش ماه در ایالت آن ولایت برقرار بود، از قضایای ربانی و تقدیرات یزدانی قحط و غلای عظیم در آن ولایت شایع گردید، به مرتبه ای که هر گاه شخصی باقه گندم را می دید، آن را چون بت سجد کرده، بدهد، مثال طلا خرید و فروش می نمودند. چون سیاه آرای احوال را چنان مشاهده کردند، همگی سرکردگان متفق گشته، با نورعلی خان سر ناسازی را پیش گرفتند، ناچار خان مشارالیه دست از ایالت و فرمانروایی برداشته، به اتفاق لشکر خود عازم آرا ل گردید.

اما ارتق نظر به رویه مردانگی، با سرکردگان اوزبک و سالور چون همعهد و همقیم بود، رفتن خویش را موقوف، و در زفق و فتنق مهمات آن ولایت می برداخت. و بعد از مدت دوسه ماه که مقدمه قحط و غلای الحمله ساکن گردید، به عنوان ملاقات میان ایل و خانه خود عازم گردید، که سر رشته امورات خود را مضبوط کرده، معامدت نماید.

و در هنگام ورود به میان ایل، دویب فاصله چند نفر چاباران از نزد طایفه اوزبک خیوق وارد، و اعلام داشته بودند که حسب فرمان صاحبقران دوران سی هزار

۲- غصه: یوالبارس.

۳- درباره محمد طاهرخان (پسر محمد ولی خان اوزبک) و احوال خواریزم در دوره او، که از رمضان ۱۱۵۳ تا ۱۱۵۵ حکومت داشته، و جوانی همدی، روایت مؤلف که مقیم مرو و تزدیک با خواریزم بود اعتبار خاصی دارد.

نفر لشکر به سرداری نواب کامیاب نصرالله میرا وارد الکای مرو، و به کین خواهی طاهرخان و قتل عام خوارزم وارد می کردند.

آن مرد مردانه، از شنیدن این سخن بدون اندیشه و هراس وارد خیوق گردیده، چند نفر از سرکردگان معتبر اوزبک را با خود برداشته، با پیشکش و ارغمان بسیار وارد الکای مرو، و به خدمت بندگان والا مشرف، و از راه اطاعت و انقیاد درآمده، به عجز و زاری و توحه و بیقراری [به] عذر تقصیرات خود و سکان خوارزم قیام، و استدعای قبول عذر می نمود. و بندگان والا در رفتن خود اصرار می ورزید، و ارتق ایناق شکایت ناسازگاری روزگار و ظهور قحط و غلا را معروض پایه سریر معدلت مصیر گردانیده، و ملتس آن گردید که یک نفر از غلامان خود را به فرمانروایی و صاحب اختیار خوارزم نامزد فرموده، مراجعت نمایند.

ناچار سرداران معظم و سرکردگان مکرم از قبیل: فتحعلی خان بنی خال نواب کامیاب، و محمدحسین خان قاجار استرامادی، و بهبودخان چاپوشی، و میرزامحمددیگ کلانتر دره جز ۴، و ساروخان برادر امیراصلان خان قرخلو، و محمدعلی خان سردار، و شاهقلی خان مروی همگی صلاح در آن دیدند که این مقدمه را به خدمت بندگان [والا] عرض نمایند، که مقدمه ورود ارتق ایناق و خواستن والی و مانع گشتن حرکت والا [را] مفضلا به دربار معدلت مدار شهنشاهی عرض [نمایند]، که به هر نحو رای الهام آرای صاحبقرانی مقرر گردد، از آن قرار معمول و مرتب دارند. [صلاح دید] سرکردگان مذکور، به نهجی که معروض بندگان والا گردانیدند، مقبول طبع نواب جهانبانی گردید. در دم چاپاران روانه دربار خاقان گیتی ستان گردانیدند، و خود در الکای مرو توقف [نمود].

و بعد از ورود چاپاران به دربار معدلت بنیان، و مطلع گشتن خاقان گیتی ستان از عرایض جماعت مذکوره، نظر به خواهش ارتق ایناق و باقی سرداران رکاب نواب جهانبانی، صرفه دولت ابدی بوند قآنی را در آن دیده، رقم ایالت و پادشاهی مملکت خوارزم را به عهده و اهتمام ابوالغازی خان ولد ایلبارس خان قلمی، و ارسال گردانید. و چنان مقرر شد که ابوالغازی خان را از مشهد مقدس به خدمت بندگان والا برده، از آنجا به اتفاق ارتق ایناق روانه دارالملک خوارزم گردانند. و وزارت اعظم مملکت مذکور را، که به لفظ و عبارت تورانی آتالیق و ایناق گویند، به عهده و اهتمام ارتق ایناق شفقت فرمود. و چاپاران را از رکاب ظفر انتساب مرخص، و روانه خدمت فرزند ارجمند خود گردانید.

چون چاپاران طی مسافت را کرده، وارد ارض فیض مدار گردیدند، رقم مبارک مطاع آفتاب شعاع [را] که درباره ابوالغازی خان صادر گشته بود به او دانه، حسب الاستصواب ضابط و عمال ارض فیض مدار تدارک ابوالغازی خان را دیده، روانه مرو ساختند.



بعد از ورود به رکاب بندگان والا و شرف آستان بوسی آن درگاه را یافتن. نواب کامیاب نظر به فرمان واجب‌الاذعان صاحبقرانی، خلعت شاهی و حقیقه پادشاهی با سه رأس اسب یراق مرصع و یکصد نفر غلامان کمر زرین و سیصد نفر شتر زاغ چشم لاله پشم مع اسباب کارخانجات پادشاهی و سیصد رأس اسب و هفت کمند اسب با عملجات فراشخانه و قیچی‌خانه و صندوقخانه و غیره مایحتاج همراه کرده، و در سنه مذکوره به اتفاق ایناق روائه خوارزم ساخت.

و در آن اوان ابوالغازی‌خان در سن چهارده سالگی بود. در عرض راه مقدمه‌ای رخ نداد که قابل تقریر باشد. وارد خوارزم [شد] و سکن آن دیار از صفار تا کبار به استقبال شاهزاده والا کهر خود برون آمده. در آن روز رعایا و برایای آن دیار باد ایلبارس‌خان کرده، گریه بسیار و نوحه بی‌اختیار می‌نمودند. القصه به هزار طمطراق وارد خبیوق گردید. و در ساعت سعد بفرز تخت موروثی اباعن جد برآمده، متمکن و برقرار گشته، در اندک فرستی امور آن ولایت بهتر از اول انتظام یافته، و رفاهیت و وفور نعمت آن زیاده از اول گردید.

اما چون نواب کامیاب از فرستادن ابوالغازی‌خان خاطر جمعی حاصل نمود، توپخانه [را] که با خود آورده بود در مرو گذاشته، با سپاه ستاره چشم عازم ارض فیض‌مدار گردید. و در آن نواحی عتاکم خراسان را مرخص، و خود در ارض فیض‌بنیان بر سریر کامرانی برقرار گردیده، توقف ورزید.

۱۶۹

### به اطاعت در آمدن مملکت داغستان و مواصلت شمخال لزگی با صاحبقران دوران و مراجعت کردن به نواحی شیروان

بهزاده قادر متعال، حضرت صاحب‌اقبال مدت دو سال کسری در نواحی داغستان با طایفه لزگیه محاربات زیاده از حد نمود. و قتل و غارت بسیار بعمل آورد. و جماعت مذکوره از جا و مکان خود فرار کرده، خود را به جبال حصین و مکانهای متین کشیده مخفی می‌گشتند. چون شمخال لزگی که صاحب‌اختیار و فرمانفرمای آن مملکت بود جماعت مذکوره را عاجز و خود را از هر طرف در گرداب محیط بلا دید، ناچار با جمعی از سرکردگان و سرخیلان یا پیشکش وارمغان بسیار عازم رکاب ظفرانتساب صاحبقرانی گردید.

چون مقدمه ورود شمخال گوشزد امنای دولت دوران عدت گردید، چند سر از سرکردگان اردوی فیروز شکوه به استقبال آن بیرون آمده، به حرمت تمام وارد آستان آسمان نشان گردید. و چون تقبیل و زیارت از آن درگاه آسمان جاه حاصل ساخت، خاقان جم اقتدار لوازم مراعات و عاطفات زیاده از حد نسبت به آن بعمل آورده، در جنب سرایده امامقلی میرزا فرزند [خود] خیمه‌ای به جهت آن تمیین ساخت.

چون سه چهار یوم مسح و شام از نادر دوران شفقت زیاد و نوازشات گوناگون ملاحظه کرد، کس به اطراف و جوانب داغستان تمیین نمود، که جمیع سرکشان و سرخیلان وریش سفیدان هر محال وارد رکاب نصرت انتساب گشته، مورد نوازشات شهنشاهی گردند.

چون سرخاب در افعال و کردار خود اندیشه‌ناک بود، وندامت و خجالت بسیار نیز داشت، غریضه‌ای در خصوص روسیاهی خود به دربار معدلت مدار به صحایت فرزند خود مرتضی علی، و موازی ده هزار خروار غله و سه هزار نفر ملازم رکابی ارسال داشت. خاقان دوران آمدن او را معاف و اسب و خلعت پادشاهی به جهت آن ارسال داشت.

چون از اطراف و جوانب جمیع سرکردگان لژگی وارد حضور فیض گنج‌جور گردیدند، و هر کدام که فرار کرده و به جبال رفته بودند مراجعت به اوطان خود نمودند، شمخال به عرض عاکفان سده سنیه اعلی رسانید که: حضرت صاحبقران خاطر جمعی به اطاعت و انقیاد ما به هم رسانیده باشد، یا آنکه ملالی در طبع همایون باقی باشد؟ امنای دولت گفتند که: هر گاه خاطر شما جمع باشد، البته که شهنشاه دوران نیز مطمئن خواهند بود.

شمخال گفت: کمترین را فرزندی است در پی پرده عصمت و استدعای آن دارم که شهنشاه دوران در عقد یکی از غلامان در آورده، سر رشته این دو دولت یکی گردد. امنای صاحبقرانی این مقدمه را به پایتیه سریر خلافت مصر عرض نمودند. بندگان اعلی قبول این مقدمه کرده، فرمود که: هر چند شمخال کوچک دلی کرده صبیحه خود را پیشکش غلامان این درگاه سلاطین سجده گاه کرده، اما نظر به عروت و شفقت ناندی صبیحه او را بندگان همایون ما در سلك ازدواج خود در آورده، بانوی خاص هر گردانم. امنای خیر اندیش این خبر فرح‌انگیز را گوشزد شمخال گردانیدند. پادشاه داغستان جهان جهان نشاط و عالم عالم خرمی و انبساط بدان رخ داده، مقرر داشت که بقدر پنج شش هزار کس از سرکردگان و کدخدایان و ملکات لژگی را به جهت آوردن دختر انتخاب کردند که روانه نمایند، و چنان خواهش نمود که جمعی از خادمان حرم شهنشاهی نیز بدان جماعت رفاقت نمایند.

خاقان گیتی‌ستان چند نفر از سفیدگیان حرم و مشاطگان محترم و خواجده سرایان مکرم [را]، با اقمشه بسیار و مرصع آلات پیشمار که پادشاهان را شایسته و نامداران را باید همراه کرده، روانه آن دیار گردانید.

بعد از ورود بدان حدود، حسب الفرموده شمخال جمیع سرکشان و سرخیلان